

# قواعد جزایی

(حدود و تعزیرات، قصاص و دیات)

کامران قره‌کولی

## اشاره

کتاب قواعد فقه جزایی (حدود و تعزیرات، قصاص و دیات) نوشته احمد حاجی‌ده‌آبادی، همان‌گونه از عنوانش پیداست، برخی از قواعد فقهی را در حیطه فقه جزایی معرفی می‌کند و می‌کوشد قلمرو، کاربرد و اهمیت آن‌ها را نشان دهد. نویسنده نه تنها برخی از قواعد شناخته شده در این زمینه را بررسی می‌کند، بلکه می‌کوشد از خلال متون و بحث‌های فقها مواردی را بیابد که می‌توانند ویژگی‌های قاعده فقهی را داشته باشند. او محتوای قاعده مورد بحث را توضیح می‌دهد و سپس به ذکر منابع و ادله آن می‌پردازد و آراء موافقان و مخالفان کاربرد و شمول قاعده مورد بررسی در موارد مربوطه را پیش می‌کند و نقد می‌کند. این کتاب قواعد فقهی را در سه دفتر بررسی کرده است: دفتر اول به قواعد باب حدود و تعزیرات می‌پردازد، دفتر دوم به قواعد باب قصاص اختصاص دارد و دفتر سوم قواعد دیات را بررسی می‌کند.



احمد حاجی ده‌آبادی،  
قواعد فقه جزایی (حدود و  
تعزیرات، قصاص و دیات)،  
تهران: پژوهشگاه حوزه و  
دانشگاه، ۱۳۸۷.

## گزارش مختصر کتاب

به طور کلی، مبنای قاعده «درأ» را عموم حدیث «تدرأ الحدود بالشبهات» یا «الحدود تدرأ بالشبهات» و «ادرتوا الحدود بالشبهات» می‌دانند. مفاد این قاعده بیان می‌کند که اگر در جریان رسیدگی قضایی برای قاضی شبهه‌ای حاصل شود، حد بر مجرم جاری نمی‌شود. روشن است که البته این بیان بسیار کلی است؛ بدین معنا که باید به‌ویژه بدانیم منظور از شبهه چیست؟ یا این که اصلاً واژه «حدود» در حدیث مذکور صرفاً به مجازات‌های حدی مربوط می‌شود، یا مجازات‌های تعزیری را نیز در بر می‌گیرد. نویسنده به روشن‌سازی مفهوم «درأ»، «حدود» و «شبهات» می‌پردازد و سپس بررسی می‌کند که آیا این قاعده مطلب جدیدی را بیان می‌کند، یا این که در واقع بیان دیگری از اصل عدم و اصولی همانند آن است. او سپس به مستندات قاعده درأ می‌پردازد؛ نخست روایات وارده در این خصوص مطرح می‌شود: یکی حدیث «ادرتوا الحدود بالشبهات» که مرحوم صدوق آن را نقل کرده و دیگری عهدنامه مالک‌اشتر. مرحوم شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه آن را این‌گونه آورده است: «قال رسول الله (ص) ادرتوا الحدود بالشبهات». و همو در کتاب مقنع، با استناد این حدیث به امیرمؤمنان علی (ع) چنین آورده است: و قال امیرالمؤمنین (ع): «ادرتوا الحدود بالشبهات».

هم‌چنین بنا به نقل مرحوم مجلسی در بحار الانوار، این حدیث در عهدنامه امیرمؤمنان علی (ع) خطاب به مالک اشتر چنین آمده است: «... ادراً الحدود بالشبهات...».

نویسنده «شبهه» را در مورد شبهه متهم و قاضی، هر دو بررسی می‌کند و تحلیل می‌کند که در حدیث مذکور آیا منظور از «شبهه»، شبهه متهم است یا قاضی. به بیان دیگر، آیا به علت جهل یا قصور متهم در خصوص موضوع یا حکم جرم است که حد از او برداشته می‌شود، یا این که به علت شبهه قاضی در خصوص تحقق جرم ارتكابی مستوجب حد، توسط متهم و احراز عناصر و شرایط آن است که حد ساقط می‌گردد.

دلیل دیگری که برای قاعده درأ ذکر می‌شود، اجماع و تسالم اصحاب است؛ یعنی آن که تمامی اصحاب امامیه، بلکه فقهای اسلام به این قاعده استناد کرده‌اند. هم‌چنین به ادله دیگر اشاره شده است: مطابقت قاعده با ظواهر ادله و اصول عقلی، و مبنی بودن حدود



بر تحفیف و مسامحه.

نویسنده به نقد و بررسی روایت شیخ صدوق می‌پردازد و آن را مرسله می‌داند؛ شیخ صدوق نمی‌گوید که این روایت را به واسطه چه شخص یا اشخاصی از رسول اکرم (ص) یا امیرالمؤمنین (ع) نقل می‌کند. بنابراین، روایت مرسله به شمار می‌آید و نمی‌تواند مدرک و مستند احکام قرار بگیرد. سپس چنین مطرح می‌شود که فقها کوشیده‌اند با این بیان که مراسیل صدوق در حکم مسانید هستند، یا این که عمل اصحاب (شهرت عملیه) حاکی از وثوق به صدور خبر است و یا این که متن روایت دارای اتقان و استحکام است، ضعف سند حدیث را برطرف کنند. در ادامه بحث، نویسنده این سه راه حل را نیز مورد نقد قرار می‌دهد.

نویسنده در پایان این بحث چنین نتیجه می‌گیرد که عمومیت قاعده درأ و حتی روایت ادرتوا الحدود بالشبهات، اثبات نشده است. او مرسله مذکور را نه روایت، بلکه قاعده‌ای اصطیادی، یعنی مستنبط از کلام و فعل رسول خدا (ص) و حضرت علی (ع) می‌داند. بنابراین، از آن‌جا که این قاعده تنصیصی نیست، دیگر جای تمسک به عموم «الشبهات» وجود ندارد، بلکه در این خصوص باید قائل به حد عقلایی شد؛ چرا که به هر حال رسیدگی قضایی همواره با حدوث شبهه همراه است و اگر در استناد به این قاعده افراط و تعجیل شود، بسیاری از مجازات‌های حدی منقضی خواهد شد.

سپس نویسنده قلمرو قاعده درأ را بررسی می‌کند و ادله قائلان اعمال قاعده در تعزیرات و قائلان به عدم اعمال قاعده در تعزیرات را نقل و مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد.

## قاعده تکرار جرم حدی

این قاعده بیان‌گر آن است که اگر کسی جرمی را که مستوجب حد است، تکرار کند و در هر بار بر او حد جاری شود، در مرتبه سوم ارتکاب، مجازاتش قتل است. البته در کتاب‌های فقهی، بحث از این حکم شرعی به صورت قاعده و حکم کلی دیده نمی‌شود؛ آن‌چه فقها بدان پرداخته‌اند، حکم تکرار برخی مصادیق جرائم حدی است. اما نویسنده معتقد است که با وجود این، می‌توان از حکم فوق به صورت یک قاعده بحث کرد. در ادامه، چهار شرط قاعده تکرار؛ یعنی ارتکاب جرم حدی دست کم برای سه مرتبه و یک‌سان بودن جرائم حدی ارتکاب یافته (مثلاً هر سه



بار باید مرتکب جرم شرب خمر شود، دو بار اجرا شدن حد، ارتکاب جرم پس از اجرای حد، و همچنین اقوال فقیهان در سه دیدگاه کلی طبقه‌بندی و بررسی می‌شود: ۱. تکرار حد در مرتبه سوم مستوجب قتل است جز در موارد استثنا؛ ۲. تکرار حد در مرتبه چهارم مستوجب قتل است جز در موارد استثنا؛ ۳. تکرار حد به طور کلی مستوجب حد نیست.

در بحث از مستندات فقهی قاعده تکرار، بیان می‌شود که آن چه به عنوان دلیل و مستند این قاعده ذکر شده تنها یک دلیل است و آن العای خصوصیت از روایات تکرار شرب مسکر و ... است؛ مثلاً روایاتی در مورد مسئله تکرار جرم رباخواری یا شرب خمر یا زنا مطرح شده است که نویسنده بررسی می‌کند آیا تکرار این جرایم و لذا قتل مرتکب، صرفاً مربوط به همین جرایم است، یا می‌توان قاعده‌ای را در خصوص تکرار هر جرم حدی - با شرایط مربوطه - پیدا کرد.

### قاعده تعدد جرم حدی

قاعده تعدد جرم حدی، بیان‌گر آن است که اگر کسی چند بار مرتکب جرم حدی یک‌سانی شود، اما حد بر وی جاری نشده باشد، تنها به یک مجازات حدی محکوم می‌شود. مثلاً کسی که به دفعات مرتکب جرم شرب خمر شده، اما حدی بر وی جاری نشده است، پس از دست‌گیری تنها به یک مجازات حدی محکوم می‌شود.

نویسنده به مستندات قاعده چنین اشاره می‌کند: اطلاق ادله؛ تعلق حکم به طبیعت، یعنی آن که موضوع ادله حدود، طبیعت مجرمان است و طبیعت هم بر واحد و هم بر متعدد صادق است و در نتیجه با تعدد حدود، تنها یک‌بار حد واجب می‌شود؛ صحیحه بکیربن اعین؛ صحیحه محمد بن مسلم؛ مفهوم ادله تکرار جرم حدی؛ سیره قطعیه قضات شرع و همچنین سایر ادله.

او سپس جریان قاعده را در برخی جرایم نظیر زنا، قذف، سرقت، شرب مسکر بررسی می‌کند و بر عدم امکان جریان قاعده در تعدد جرایم تعزیری می‌پردازد.

### قاعده عدم سقوط حد با توبه قبل از اثبات

این قاعده بیان‌گر آن است که اگر کسی مرتکب عملی مستوجب حد شود، ولی پیش از آن که ثابت شود که وی مرتکب آن عمل شده است توبه کند، در این‌جا مشهور قریب به اجماع فقها بر این باورند که حد از او ساقط

می‌شود. اما نویسنده مستند نظر مشهور را تمام می‌داند و نظر مخالف قاعده مذکور را می‌پذیرد؛ یعنی معتقد است که توبه قبل از اثبات حد باعث سقوط حد نمی‌شود.

ادله قائلان به سقوط حد با توبه متهم قبل از اثبات جرم، عبارت‌اند از: آیه محاربه، شبهه، اولویت، بنای حدود بر تخفیف.

قائلان به سقوط حد با توبه به پیش از اثبات جرم، به روایات چندی، هم‌چون مرسله جمیل بن دراج و مرسله ابی‌بصیر و صحیحه عبدالله بن سنان و نیز روایات فضیلت توبه بر اقرار، استناد کرده‌اند.

قائلان به عدم سقوط حد حتی قبل از اثبات جرم، نیز ادله‌ای آورده‌اند، از جمله معتبره اصبخ بن نباته و روایت مشابه آن و اطلاق ادله حدود و نیز استصحاب.

نویسنده هر یک از دلایل طرفین را نقد و بررسی می‌کند و در پایان بحث نتیجه می‌گیرد که حق با کسانی است که می‌گویند توبه قبل از اثبات حد باعث سقوط واحد نمی‌شود؛ حتی اگر شک داشته باشیم حق با کدام یک از طرفین است، اطلاق ادله حدود و روایات فراوانی که بر حرمت تعطیلی حدود دلالت می‌کند، اقتضا دارد که حد جاری شود، گرچه مرتکب قبل از اثبات جرمش توبه کرده باشد. او سپس دایره حدود شمول این قاعده را توضیح می‌دهد و به مفهوم توبه و ادعا و احراز آن می‌پردازد.

نویسنده در فصل‌های پنجم تا سیزدهم به ترتیب قواعد فقهی دیگری را به شیوه پیشین مورد بررسی قرار می‌دهد. این قواعد عبارت‌اند از: قاعده عدم سقوط حد با توبه پس از شهادت شهور، قاعده اختیار امام در عفو اقرارکننده به حد، قاعده عدم پذیرش انکار پس از اقرار به حد جز در مورد حد رجم، قاعده عدم سقوط حد با عارض شدن جنون و لزوم اجرای حد در حال جنون، قاعده ناروا بودن تأخیر در اجرای حد و لزوم اجرای فوری آن، قاعده ناروا بودن اجرای حد در سرزمین دشمن، قاعده ناروا بودن اجرای حد به وسیله کسی که حدی بر عهده اوست، قاعده پذیرفته‌نشدن کفالت در حدود، قاعده پذیرفته‌نشدن شفاعت در حدود.

### قاعده قابل تعزیر بودن ارتکاب هر عمل

#### حرام

این قاعده بیان‌گر آن است که ارتکاب هر عمل حرامی که در شرع مقدس برای آن مجازات حدی پیش‌بینی نشده، قابل



تعزیر است. به سخن دیگر، مرتکب هر فصل حرام غیرحدی، قابل تعزیر شدن است. نویسنده در بررسی و تحلیل این قاعده، نخست دو واژه «تعزیر» و «حرام» را در عبارت «التعزیر لکل حرام» توضیح می‌دهد و سپس بیان می‌کند که این قاعده مبنای مشروعیت بسیاری از قوانین

جزایی و اسلامی بودن آن‌ها به شمار می‌آید. بسیاری از اعمالی که در قوانین موضوعه فعلی، به‌ویژه بخش تعزیرات، جرم تلقی شده و برای آن‌ها مجازات تعیین شده، نص و دلیل خاصی برای آن‌ها در شرع اسلام وارد نشده است؛ با وجود این شورای نگهبان قانون اساسی ایران این قوانین را مخالف شرع تشخیص نداده است، چرا که این اعمال همگی «حرام» به‌شمار می‌آیند و هر عمل حرامی قابل تعزیر است. نویسنده در ادامه، اهمیت قاعده را مورد بحث قرار می‌دهد و اقوال موافقان و برخی مخالفان این قاعده را ذکر می‌کند. سپس مستندات قاعده، از جمله صحیح‌ه داود بن فرقد، روایت عمرو بن قیس هر دو به نقل از امام صادق(ع) و صحیح‌ه یونس به نقل از امام کاظم(ع)؛ سیره رسول اکرم(ص) و امیر مؤمنان علی(ع) و لزوم حفظ نظام اسلام. و سپس در نقد دلایل ارائه شده، به ناکارآمدی این قاعده در عمل اشاره می‌کند؛ بدین بیان که در اسلام برخی کارها حرام جوارحی و برخی امور حرام جوانحی (درونی) هستند. حال اگر برای هر عمل بیرونی یا اندیشه و احساس درونی حرام نظیر حرص، حسد، تکبر، سوءظن و ... مجازات تعزیری در نظر گرفته شود روزانه میلیون‌ها نفر را باید مجرم و قابل مجازات دانست و با انبوهی از پرونده‌ها مواجه شد!

در ادامه نیز روایات مذکور از حیث دلالت و مجمل و مبین بودن و امکان استناد به آن‌ها بررسی می‌شود و بر لزوم توجه به مبانی جرم‌انگاری تأکید می‌گردد.

کتاب پس از بررسی قاعده «لزوم کمتر بودن مقدار تعزیر از حد»، قواعد باب قصاص را در دفتر دوم بررسی می‌کند. باب قصاص از هفت فصل تشکیل شده است که این قواعد را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد: قاعده تداخل قصاص، بدین معنا که اگر چند جنایت بر کسب وارد شود

جانی را باید به علت وارد کردن هر جنایت به‌طور جداگانه قصاص کرد؛ قاعده لزوم پرداخت دیه پیش از قصاص از سوی قصاص‌کننده در موارد لازم؛ قاعده خطایی بودن جنایات‌های عمدی صبی، دیوانه و نابینا، که بر طبق آن جنایات‌های عمدی

ایشان خطایی محسوب و عاقله عهده‌دار پرداخت دیه است؛ قاعده برابری زن و مرد در قصاص مادون نفس، که بر طبق آن در جنایات‌هایی که دیه آن به اندازه ثلث و یا بیشتر از آن باشد زن به شرط پرداخت نصف دیه می‌تواند مرد را قصاص کند؛ قاعده مجاز نبودن مجازات کردن جانی به

بیش از جانش، که بر طبق آن نمی‌توان جانی را علاوه بر قصاص نفس به مجازات دیگران، هم‌چون پرداخت دیه یا قصاص عضو و یا تعزیر اعم از مالی و غیرمالی و ... محکوم کرد؛ قاعده عدم سقوط قصاص با عروض جنون پس از ارتکاب جنایت، که بر طبق آن اگر کسی در حالی که عاقل است، عمداً مرتکب جنایتی مستوجب قصاص گردد و سپس دیوانه شود قصاص از او ساقط نمی‌شود و اولیای دم یا مجنی‌علیه می‌توانند در حال جنون جانی وی را قصاص کنند، قاعده نبودن قصاص برای کسی که قصاص نمی‌شود، مثلاً اگر مجنون کسی را بکشد قصاص نمی‌شود.

دفتر سوم کتاب به قواعد دیات اختصاص دارد. در این دفتر، این قواعد بررسی می‌شود: «قاعده دیه اعضای یکی و دوتایی»، که بر طبق آن جنایت بر هر عضوی از اعضای انسان که دوتایی باشد، مانند دست و پا و گوش و چشم، در صورتی که آن جنایت بر هر دو باشد، موجب دیه کامله، یعنی دیه نفس می‌شود و اگر بر یکی از آن دو باشد موجب نصف دیه کامل است. هم‌چنین جنایت بر هر عضوی که یکی باشد، مانند زبان موجب دیه کامل است؛ «قاعده دیه فلج کردن اعضا»، که بر طبق آن دیه‌ای که برای از بین بردن یک عضو معین شده است، دوسوم آن برای سلامتی آن عضو است و یک سوم آن برای جسم آن عضو، مثلاً دیه از بین بردن یک دست، پانصد دینار طلاست، حال اگر کسی دست دیگری را فلج کند، باید دو سوم این مبلغ را و اگر کسی دست فلج دیگری را از بین ببرد، باید یک سوم مبلغ مذکور را به عنوان دیه به مجنی‌علیه بپردازد؛ «قاعده دیه از بین بردن عضو فلج»، که بر طبق آن هر عضوی که دیه معینی در شرع دارد در صورتی که فلج باشد و کسی آن را از بین ببرد، باید یک سوم آن عضو را بپردازد؛ «قاعده‌اش»، که بر طبق آن از آن‌جا که جنایت بر اعضا و منافع آدمی متعدد و تنها دیه برخی از جنایات‌ها در شریعت تعیین شده است این قاعده مقرر می‌دارد که در سایر جنایات‌ها جانی باید بر حسب محاسبه مربوطه مبلغی بپردازد؛ «قاعده





متون دینی و هم‌چنین نظریه‌های فقها را در این خصوص بررسی می‌کرد و چالش‌های احتمالی و یا افق‌های جدید راه‌گشا را مورد ارزیابی قرار می‌داد.

به عنوان نمونه، می‌توان از قاعده «قیح عقاب بلابیان» (یا همان اصل قانونی بودن مجازات) یاد کرد. این قاعده که در تاریخ فقه شیعه، از زمانی که عقل به عنوان یکی از منابع فقهی به حساب آمده و در رأس اصول عقلی قرار گرفته، بیان می‌کند مادام که شرع عملی را نهی نکرده و آن نهی به مکلف اعلام نشده، اگر شخصی مرتکب گردد مجازات او عقلاً قبیح و زشت است و هم‌چنین مادام که شرع عملی را واجب نکرده و امر شارع به مکلف اعلام نشده، اگر کسی ترک کند مجازات او بر ترک فعل مزبور عقلاً قبیح و زشت است.

اصل قانونی بودن مجازات‌ها، چنان‌که مشهور است، با انقلاب فرانسه و تدوین قوانین جزایی، وارد حقوق نوشته کیفری شد. این اصل که امنیت و حقوق افراد را در برابر صاحبان قدرت حفظ می‌کند و از بسیاری از فسادها جلوگیری می‌کند، در تعبیر «قیح عقاب بلابیان» در فقه مورد بررسی قرار گرفته است. این قاعده مبنای برخی از اصول، از جمله اباحه و نظر، براءت و جهل به حکم نیز می‌باشد.

قاعده دیگری که جای آن در کتاب خالی است «قاعده اکراه» است. برخی فقها با استناد به آیه ۱۰۶ سوره نحل که می‌فرماید: «هر که پس از ایمان آوردنش به خدا کافر شود، مگر آن که به ناخواه وادار شود [سخنی خلاف ایمانش بگوید]، در حالی که دلش به ایمان آرام است، و لیکن هر که سینه به کفر گشاده کرد، پس خشم خدا بر آن‌هاست و آنان را عذابی است بزرگ»، رفع مسئولیت از مکروه در امور جزایی را مطرح کرده‌اند. و یا آیه شریفه: «قد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه» (انعام، ۱۱۹) که بیشتر فقهای اهل تسنن در خصوص مبنای شرعی رفع مسئولیت از مکروه بدان استناد کرده‌اند، در استناد به رفع مسئولیت از مکروه، به دیگر منابع استنباط، یعنی سنت، اجماع و عقل نیز استناد شده است. بررسی این

قاعده می‌توانست مباحث مهم و نسبتاً گسترده‌ای را دربرگیرد که بحث در آن‌ها عاملی برای ره‌گشایی در حقوق جزایی علوم‌ی فعلی ایران بود، از جمله بحث درباره اکراه مُلجی یا اکراه تام، اکراه غیرمُلجی یا اکراه ناقص و یا مباحثی



برابری زن و مرد در دیه مادون نفس»، که بر طبق آن دیه هر جنایتی که در شرع معین شده در صورتی که کم‌تر از ثلث دیه کامل مرد باشد، برای زن و مرد یک‌سان است، ولی اگر به اندازه ثلث دیه کامل مرد و یا بیشتر از آن باشد، دیه زن نصف دیه مرد است، «قاعده ثبوت دیه در صورت عدم

امکان قصاص»؛ «قاعده تداخل دیات»، که بر طبق آن این مسئله مطرح می‌شود که اگر چند جنایت بر کسی وارد شده باشد، آیا برای هر جنایت دیه جداگانه مطرح می‌شود، به گونه‌ای که پرداخت‌کننده دیه باید تمام آن‌ها را بپردازد، یا این‌که دیه برخی جنایت‌ها در دیگری تداخل کرده و نیازی به پرداخت دیات متعدد نیست؛ «قاعده هدر نشدن خون مسلمان»، که بر طبق آن اگر مسلمان محقون الدم کشته شود و قاتل او قصاص نشود در هر صورت خون وی به هدر نمی‌رود و باید دیه نفس در ازای آن پرداخت شود.

### نقدی بر کتاب

عنوان کتاب قواعد فقه جزایی است و ظاهراً باید قوانین این قلمرو فقهی را در اسلام بررسی کند، اما نویسنده به آراء فقهای اهل تسنن نمی‌پردازد و صرفاً برخی از آراء فقهای شیعه را مطرح می‌کند. در کتاب اصلاً درباره منشأ قواعد فقهی و شکل‌گیری و صورت‌بندی آن‌ها در رابطه با مسئله تفسیر متن و هرمنوتیک بحثی به میان نمی‌آید. بهتر بود نویسنده می‌کوشید حتی ضمن یک بحث تاریخی در خصوص شکل‌گیری اقسام قواعد فقهی، فهم و خوانش فقهایان از متون و برخی پیش‌فرض‌های کلامی و اصولی ایشان را بکاود و بحثی جامع و پرورده در باب قواعد فقهی جزایی مطرح کند.

نویسنده در بررسی قواعد فقهی همواره از روش یکسانی پیروی کرده است؛ او قاعده و مفاد آن را مطرح می‌کند، ادله آن را ارائه و بررسی می‌کند و احیاناً نظر خویش را نیز مطرح می‌کند. هر یک از قواعد در سراسر کتاب به همین شکل بررسی می‌شود. کتاب به‌طور مشابه و سیستماتیک قواعد مطروحه را به شیوه‌ای سنتی بررسی

می‌کند و هیچ طرح یا پیشنهاد تازه‌ای برای ارائه قواعد فقهی تازه در رابطه با حقوق کیفری جدید ندارد. بهتر بود نویسنده با پیش کشیدن برخی از مضامین حقوق کیفری جدید، به‌ویژه در عرصه حقوق جزای عمومی، استعداد و درون‌مایه

هم‌چون وضعیت جسمی - روانی مکّره، جنس، سن و ... مکّره که در برخی کتاب‌های فقهی نیز از جمله البسوط سرخسی، المبسوط شیخ طوسی و شرایع الاسلام محقق حلی مورد بحث قرار گرفته است. فایده بحث وقتی بیشتر می‌شد که این موارد به‌طور مقایسه‌ای و تطبیقی با موارد مشابه در حقوق جزای عمومی فعلی مورد مطالعه و تحلیل قرار می‌گرفت.

جای بحث در باب «قاعده وزر» (یا اصل شخصی بودن مجازات‌ها) نیز در کتاب خالی است. فقها به‌طور پراکنده در آثار خویش به این قاعده استناد کرده‌اند و مبنای آن را آیه شریفه «و لا تزرُ وازرة و زرّ اُخری» (هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را بر ندارد) (انعام، ۱۶۴) دانسته‌اند. در آیات دیگری نیز این مفهوم آمده است، از جمله آیه ۱۵ سوره اسراء، آیه ۱۸ سوره فاطر، آیه ۷ سوره زمر، آیه ۳۸ سوره نجم. و البته به سنت، اجماع و عقل نیز استناد شده است.

از آن‌جا که معاونت در جرم یکی از مباحث مهم حقوق جزاست، لازم می‌نمود بحثی درباره قاعده «حرمت اعانت بر اثم» نیز در کتاب مطرح شود. شیخ انصاری در مکاسب محرّمه در مبحث «معونة الظالمین» تا حدودی در این زمینه بحث کرده است. فقه‌های متأخر نیز از جمله مرحوم نراقی در کتاب عواید الایام، فاضل لنکرانی در القوائد الفقهیه به این قاعده اشاره کرده‌اند.

باید اذعان داشت که بحث نویسنده در باب تعزیرات بسیار کوتاه است. تعزیرات بخش قابل ملاحظه‌ای از نظام کیفری اسلام را در برمی‌گیرد و حیظه‌ای است که قانون‌گذار خواه به لحاظ جرم‌انگاری خواه به لحاظ میزان و نحوه مجازات‌ها، محدودیت‌های باب حدود را ندارد. بواقع، می‌توان گفت بیشتر جرایم و لذا سیاست‌های پیش‌گیری، مراقبت، مجازات و علم زندان‌ها مربوط به حیظه تعزیرات است؛ لذا ضروری بود نویسنده بحث‌های قابل توجهی از کتاب را به تعزیرات اختصاص می‌داد.

در کتاب، فقط به دو قاعده در این خصوص اشاره شده است: «قاعده قابل تعزیر بودن ارتکاب هر عمل حرام» و «قاعده لزوم کمتر بودن مقدار تعزیر از حد». جا داشت که نویسنده نه تنها به قواعد فقهی شناخته شده یا نسبتاً شناخته شده اشاره کند، بلکه بکوشد خود مواردی را که می‌توان به شیوه‌های مقبول و معقول قواعدی را در رابطه با مباحث جدید حقوق کیفری مطرح کرد بیابد

و به بحث بگذارد. کوشش فقه‌های گذشته مآجور و مورد ستایش است، اما امروزیان نیز باید بکوشند متون مربوط را مورد تأمل شایسته زمانه خویش قرار دهند و با عنایت به انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی اخیر - تا آن‌جا که امکان دارد - آن‌ها را مورد بازاندیشی قرار دهند. این تلاش می‌تواند به ظهور و طرح قواعد فقهی متناسب و راه‌گشا بیانجامد و هم چشم‌اندازهای تازه‌ای را پیش‌روی حقوق ما قرار بدهد و هم آن‌ها ناشی از فرهنگ اسلامی و ذخیره گران‌بهای آن باشد. لزوم حفظ کرامت انسان، رعایت حقوق متهم، لزوم تجدیدنظر از احکام و دفاع از جامعه و متهم، تعزیر متناسب با شخصیت و موقعیت اجتماعی متهم، اصلاح بزه‌کاران، پیش‌گیری از جرایم، ویژگی اخلاق و تطهیر در مجازات مجرمان، حفظ حقوق متهم در بازجویی و تحقیقات مقدماتی، و بسیاری موارد دیگر، را می‌توان با بازاندیشی و خوانش تازه متون مربوطه مطرح نمود و مورد بحث قرار داد.

قواعد فقهی خود حاصل تفکر و تفسیر فقیهان در منابع و متون دینی و فقهی و ارائه احکامی کلی برای صدق در مصادیق و موارد مشابه و مربوطه‌اند.

اما این راه بسته و پایان یافته نیست. مسلمانان امروز برای آن که بتوانند در جهان کنونی هم‌چنان مسلمان زندگی کنند، ناگزیرند با تکیه بر منابع و فرهنگ اسلام و با فهم و شناختی که از جهان و وضعیت امروزی خود دارند، به بازاندیشی و طرح مسئله در برابر متون دینی و فقهی خویش پردازند و راه‌های تازه و شایسته را ارائه نمایند. بنابراین، بهتر بود نویسنده که خود از آشنایان به حقوق کیفری جدید است و علوم مربوط به آن را نیز می‌شناسد، برای حرکت در این راه اهتمام لازم را مبذول می‌داشت.

هرچند کوشش شده که کتاب از طرح و ساختاری مستحکم و معین پیروی می‌کند، اما در این راه افراط شده است، به طوری که سبک یکنواخت بررسی‌ها می‌تواند به ملالت و خستگی خواننده بیانجامد. اشارات تاریخی در کتاب وجود ندارد و اگر هم نکته‌ای مطرح می‌شود بسیار گذراست.

طرح بستر تاریخی می‌توانست خواننده را با زایش و حیات یک حقوق پویا مواجه کند و در این اندیشه را برانگیزد که مستحدثات تاریخی و تلاش برای حل مسائل و سوالات زمانه، تا چه اندازه می‌توانند موجب پرورش یک نظام حقوقی باشند.

